

با طلوع دولت هخامنشی که به وسیله کوروش کبیر پارسی از خاندان معروف بنیاد گردید (حدود ۵۵۰ ق.م)، ایران در صحنه تاریخ جهانی نقش فعال و تعیین کننده ای یافت. همچنین، این دولت منشاء و مرکز یک تمدن و فرهنگ ممتاز آسیایی و جهانی دنیای باستان شناخته شد.

کوروش کبیر، پادشاه سرزمین انشان (انزان، در حدود شوش نواحی ایلام جنوبی) و سر کرده سلحشور و محبوب طوایف پارسه (پارس) که قلمرو او و پدران او در آن ایام تابع حکومت پادشاهان خاندان دیاکو محسوب می شد، با شورش بر ضد آستیگ و پیروزی بر او، هگمتانه (اکباتان، همدان) را گرفت (۵۴۹ ق.م). وی، خزاین و ذخایر تختگاه ماد را هم وفق روایت یک کتیبه بابلی، به "انشان" برد و سرانجام به فرمانروایی طوایف ماد در ایران خاتمه داد.

غلبه سریع او بر قلمرو ماد که بلافاصله بعد از سقوط همدان تحت تسلط او درآمد، در نزد پادشاهان عصر موجب دلنگرانی شد. کوروش برای مقابله با اتحادیه ای که با شرکت لیدیه، بابل و مصر بر ضد او در حال شکل گرفتن بود، خود را ناچار به درگیری با آنها یافت.

پس از آن، بلافاصله با سرعتی بی نظیر، به جلوگیری از هجوم کرزوس پادشاه لیدیه، که با عجله عازم تجاوز به مرزهای ایران بود، پرداخت. در جنگ، کرزوس مغلوب شد و ساردیس (اسپرده، سارد) پایتخت او به دست کوروش افتاد (۵۴۶ ق.م). این پیروزی، آسیای صغیر را هم بر قلمرو وی افزود (۵۴۹ ق.م). اما، قبل از درگیری با بابل و ظاهراً برای آنکه هنگام لشکر کشی به بین النهرین مانند آنچه برای هویوش شتره، پادشاه ماد، در هنگام عزیمتش به جنگ با آشور پیش آمد، دچار حمله سکاها نشود، چندی در نواحی شرقی فلات به بسط قدرت و تامین حدود پرداخت. بالاخره، با عبور از دجله

حمله به بابل را آغاز کرد و تقریباً بدون جنگ آن را فتح کرد (۵۳۸ ق.م) با فتح بابل، سرزمینهای آشور و سوریه و فلسطین هم که جزو قلمرونبونید- پادشاه بابل - بود نیز، به تصرف کوروش درآمد. اما، در گریههایی که در نواحی شرقی کشور در حوالی گرگان و اراضی بین دریاچه خزر و دریاچه آرال برای او پیش آمدو ظاهراً به مرگ او منجر شد (۵۲۹ ق.م)، او را از اقدام به لشکر کشی به مصر، که در گذشته با لیدیه و بابل برضد وی هم پیمان شده بودند، مانع گشت.

پسرش، کمبوجیه این مهم را انجام داد (۵۲۵ ق.م) و بدین گونه، مصر و قورنا (سیرنائیک) در شمال آفریقا هم جزو قلمرو هخامنشی ها درآمد و شاهنشاهی پارسی ها به وسعت فوق العاده ای که در تمام دنیای باستان بی سابقه بود، رسید. بالاخره، داریوش اول (معروف به کبیر) که بعد از مدت کوتاهی (۵۲۱ ق.م) با ایجاد امنیت، احداث شبکه های ارتباطی، وضع قوانین و تنظیم ترتیبات مربوط به مالیات عادلانه، به این دولت که در واقع میراث کوروش بود، تمرکز و تحرک

واستحکامی قابل دوام بخشید. معه‌ذا، لشکر کشیهایی که داریوش در مرزهای غربی و شمال شاهنشاهی کرد و بیشتر ناظر به تامین وحدت و تمامیت آن بود، در آسیای صغیر و یونان با مقاومتیهایی مواجه گردید (۴۹۹ ق.م.) که حل آن از طریق نظامی، برای وی ممکن نگشت (۴۹۰ ق.م.).

پسرش، خشایارشا هم که بعد از او به سلطنت رسید (۴۸۶ ق.م.) در رفع این مقاومتها (۴۸۰ ق.م.) که از عدم تفاهم بین حیات یونانی و اصول حکومت شرقی ناشی می شد، توفیقی حاصل نکرد. حتی بعد از خشایارشا (۴۶۵ ق.م.) هم. این سوءتفاهم بین ایران با شهرهای یونان مدت‌ها ادامه یافت.

معه‌ذا جانشینان دیگر داریوش و از جمله کسانی چون داریوش دوم (۴۰۴ - ۴۲۳ ق.م.) و اردشیر دوم (۳۵۸ - ۴۰۴ ق.م.) که هیچ یک ذره ای از لیاقت و کاردانی او را هم نداشتند، در حل سیاسی این مساله و حفظ سیادت ایران در نواحی شرقی و مدیترانه، دچار مشکلی نشدند. حتی شورش مصر بر ضد ساتراپ ایرانی خود (۴۱۵ ق.م.)، که یک چند آن سرزمین را از ایران جدا کرد، و واقعه بازگشت ده هزار چریک یونانی از ایران (۴۰۱ ق.م.) که نشانه ضعف نظامی ایران در آن ایام بود، تمامیت شاهنشاهی ایران را متزلزل نکرد. به همین دلیل، نظامات داریوش بزرگ و تدابیر سیاسی بعضی ساتراپهای ایرانی که مشاوران پادشاهان بودند، همچنان حافظ وحدت و تمامیت قلمرو هخامنشی باقی ماند.

این قلمرو وسیع که از حدود جیحون و سند تا مصر و دریای اژه را در بر می گرفت، در عهد داریوش شامل تقسیمات اداری منظمی بالغ بر بیست استان (هرودوت) یا بیشتر (کتیبه‌ها) بود که در هر استان (خستره = شهر) یک ساتراپ (خسترپ = خستروپان = شهربان) به عنوان والی عهده دار امور کشوری بود. با آنکه این والی بر تمام امور مربوط به استان نظارت فایق داشت، فرمانده پادگان استان و نگهبان ارگ آن تحت حکم وی نبودند. به این ترتیب، ساتراپ با وجود اقتدار بالنسبه نا محدود، همواره تحت نظارت پادشاه قرار داشت و فکر یا غیگری برای او، چندان قابل اجرا به نظر نمی رسد. حکم و اراده پادشاه هم در سراسر این استانها قانون محسوب می شد و مطاع بود.

اقوام تابع هم با آنکه در ادیان و عقاید و رسوم خود محدودیتی نداشتند، در ضابطه تبعیت از حکم پادشاه، به حفظ وحدت و تمامیت شاهنشاهی متعهد بودند. نمونه این تعهد، از همکاری آنان در کار بنای کاخ داریوش در شوش پیداست. لوحه‌های گلی بازمانده از آن پادشاه، نقش صنعتگران این اقوام و مصالح سرزمینهای آنان را در ایجاد این کاخ به یاد می آورد.

نام سرزمینهای تابع، در کتیبه ای متعلق به مقبره داریوش که در نقش رستم می باشد، به تفصیل این گونه آمده است: ماد، خووج (خوزستان) پرثوه (پارت)، هری ب و (هرات)، باختر، سغد، خوارزم، زرنگ، آراخوزیا (رخج)، افغانستان جنوبی

تاقندهار)، تته گوش (پنجاب)، گنداره (کابل، پیشاور)، هندوش (سند)، سکاھوم ورکه (سکاھای ماورای جیحون)، سگاتیگره خود (سکاھای تیز خود، ماورای سیحون)، بابل، آشور، عربستان، مودرایه (مصر)، ارمینه (ارمن)، کته په توک (کاپادوکیه، بخش شرقی آسیای صغیر)، سپرد (سارد، لیدیه در مغرب آسیای صغیر)، یئونه (ایونیا، یونانیان آسیای صغیر)، سکایه تردریا (سکاھای آن سوی دریا: کریمه، دانوب)، سکودر (مقدونیه)، یئونه تک برا (یونانیان سپردار: تراکیه، تراس)، پوتیه (سومالی)، کوشیا (کوش حبشه)، مکیه (طرابلس غرب، برقه)، کرخا (کارتاژ، قرطاجنه یا کاریه در آسیای صغیر). ر در بین این نامها، ظاهرا "سرزمینهای هم بود که ساتراپ جداگانه نداشت و به وسیله ساتراپ استان مجاور یا نزدیک اداره می شد. لوحه ای نیز در شوش به دست آمده است که به داریوش تعلق دارد و نام کشورهای تابع را - با اندک تفاوت - تقریبا "همانند آنچه در کتیبه نقش رستم او آمده است یاد میکند. فهرست دیگری را هرودوت (تواریخ ۳: ۹۸ - ۸۹) نقل می کند که بعضی اطلاعات جالب توجه را که درباره مقدار و ترتیب مالیات این نواحی، به دست می دهد. البته، این اطلاعات معلومات مندرج در کتیبه ها را نیز تکمیل می کند. همچنین، تجدید نظرهایی را هم که ظاهرا "گه گاه در تقسیمات اداری کشور می باید پیش آمده باشد، ارائه می دهد.

در یک کتیبه مربوط به تخت جمشید نیز که به نظر می رسد متعلق به مقبره یکی از پادشاهان هخامنشی و به احتمال قوی اردشیر دوم (حدود ۳۵۸ ق.م.) باشد، فهرست اقوام تابع شاهنشاهی، این گونه آمده است: پارسی، مادی، خوزی، پارتی، هروی، باختری، سغدی، خوارزمی، اهل زرنگ، اهل رنج، تته گوش، گندهاری، هندی، (اهل سند)، سکایی هومه ورک، سکایی تیز خود، بابلی، آشوری، عرب، مصری، ارمنی، اهل کاپادوکیه، اهل سارد، پوتی، کوشی، کرخایی. اینکه نام اقوام تابع در این ایام که فقط بیست و هشت سال با کشته شدن داریوش سوم و انقراض هخامنشی ها (۳۳۰ ق.م.) فاصله دارد، با آنچه در کتیبه مقبره داریوش در نقش رستم درباره سرزمینهای تابع وی آمده است، تقریبا "تفاوتی ندارد، نشان می دهد که هخامنشی ها تا پایان دوران فرمانروایی وحدت و تمامیت قلمرو خود را حفظ کرده اند. حتی، قراین حاکی از آن است که در پایان عهد اردشیر سوم (۳۳۸ ق.م.) چند سالی قبل از سقوط شاهنشاهی پارس، دولت هخامنشی به مراتب قوی تر، منسجم تر و منظم تر از پایان عهد خشایارشا بوده است.

شکست داریوش سوم (۳۳۰ - ۳۳۶ ق.م.) از اسکندر هم - غیر از مهارت جنگی فاتح مقدونی - جدایی قسمتی از سپاه که خود را یونانی می دانستند از سپاه داریوش سوم که منجر به شکست او و سقوط امپراطوری هخامنشی شد.

مدت دوام شاهنشاهی هخامنشی، دویست و سی سال بود. فرمانروایی آنان در قلمرو شاهنشاهی - به خصوص در اوایل

عهد - موجب توسعه فلاح، تامین تجارت و حتی تشویق تحقیقات علمی و جغرافیایی نیز بوده است. مبانی اخلاقی این شاهنشاهی نیز به خصوص در عهد کسانی مانند کوروش کبیر و داریوش بزرگ متضمن احترام به عقاید اقوام تابع و حمایت از ضعیفان در مقابل اقویا بوده است، از لحاظ تاریخی جالب توجه است. بیانیه معروف کوروش در هنگام فتح بابل را، محققان یک نمونه از مبانی حقوق بشر در عهد باستان تلقی کرده اند. که امروزه بر سر در سازمان ملل، بعنوان کتیبه حقوق بشر نصب شده است.

## اشکانیان ( پارتها)

سلطه جانشینان اسکندر بر قلمرو هخامنشی ( با وجود خشونت نظامی سلوکیان ) در سراسر ایران طولانی نشد و فترت حاکمیت در ایران، شصت و پنج سالی بیش نکشید. حتی، در همان دوران اقتدار نظامی سلوکیان - مقارن با سالهایی که مهاجران یونانی در استان باکتریا ( باختر، بلخ ) به رهبری سر کرده خویش به نام دیودوتس، اعلام استقلال کردند. ( حدود ۲۵۰ ق.م. ) - در استان پارت ( پارتیا، پرثوه ) نیز دولت ایرانی مستقلی به وجود آمد که به نام موسس آن دولت، ارشکان ( اشکان، اشکانیان ) نامیده شد. بعدها به دنبال طرد سلوکیان از ایران، این دولت به شاهنشاهی بزرگی تبدیل شد که در توالی شاهنشاهیهای بزرگ شرق، ششمین شاهنشاهی بزرگ دنیای باستان محسوب شد. این دولت طی چندین قرن فرمانروایی، از بسیاری جهات هم‌اورد و رقیب و حریف روم بود

ارشک اول موسس این دولت که بر وفق روایات، سرکرده طایفه آریایی پرنی ( اپرنی ) از طوایف وابسته به اتحادیه داهه از عشایر سکایی حدود باختر بود - بنابر مشهور - حدود دو سال بعد از اعلام استقلال کشته شد. برادر وی تیرداد، که جانشین او گردید خود را ظاهراً " به احترام نام او ارشک خواند ( ارشک دوم ). پادشاهان بعد از وی هم از همین بابت، نام ارشک را به عنوان نوعی لقب بر نام خود افزودند. بدین گونه، سلسله جانشینان ارشک به نام ارشکان خوانده شدند ( اشکانیان ). هر چند دولت اشکانی به وسیله ارشک اول و برادرش تیرداد ( که امروز دیگر تردیدی در تاریخی بودن آنان نیست ) پایه گذاری شد، اما تاسیس واقعی آن به وسیله میتره دات ( مهرداد ) اول، ( ششمین اشک ) و تحکیم نهایی آن به وسیله مهرداد دوم، ( نهمین اشک ) انجام شد. ظاهراً، مقارن این احوال که چندی بعد منجر به طرد قطعی سلوکیان از ایران شد، پادشاهان این سلسله خود را وارث ملک پادشاهان قدیم پارس ( هخامنشیها ) خواندند. چنانکه از یک مورخ یونانی ( آریان ) نقل شده است. نسبت خود را هم به هخامنشیها رساندند، البته با انتساب به اردشیر دوم. اما، شاهنشاهی پارت با شاهنشاهی هخامنشی به کلی تفاوت داشت. نه تنها نظام حکومت آن هرگز استواری و انسجام آن دولت را دارا نبود، بلکه

وسعت آن هم حتی بدون مصر که از زمان اسکندر به کلی از ایران جدا شد، به پای وسعت شاهنشاهی هخامنشی نرسید . قلمرو آنان که شامل تعدادی دولتهای مستقل دست نشانده هم می شد ، در آنچه به وسیله حکام ( ساتراپهای ) اشکانی اداره می شد ، شامل هجده استان ( ساتراپی ) بود که یازده استان را از استانهای علیا و هفت استان را ، استانهای سفلی می خواندند . استانهای علیا ، شامل ولایات شرقی این قلمرو و استانهای سفلی خوانده می شد، عبارت بودند از:

۱. بین النهرین ( Mesopotimia ) با اراضی شمال بابل .

۲. آپولونیاتیس ( Apolloniatis ) : جلگه واقع در شرق دجله .

۳. خالونی تیس ( Chalonitis ) : بلندیهای اطراف زاگرس .

۴. ماد غربی : حدود نهاوند .

۵. کامبادین ( Cambaden ) : حدود بیستون و بخش کوهستانی ماد .

۶. ماد علیا : اکباتانا ( همدان )

۷. رگیان ( Rhagiane ) : نواحی شرقی ماد . ولایت شرقی که استانهای علیا خوانده می شد ، از این قرار بودند :

۸. خوارنه ( Choarene ) : سردره خوار .

۹. کومیسنه ( Comisene ) : کومس ( قومس ) ناحیه کناره کویر .

۱۰. هورکانیا ( Hyrcania ) : گرگان .

۱۱. استابنه ( Astabene ) : ناحیه استوا ( قوچان )

۱۲. پارتیا ( Parthyene ) : خراسان .

۱۳. ایه ورکتی کنه ( Apavarcticene ) : ایبورد ، حدود کلات .

۱۴. مرگیانه ( Margiane ) : ولایت مرو .

۱۵. آریا ( Aria ) : هریو، ولایت هرات .

۱۶. انائون ( Anauen ) : بخش جنوبی هرات .

۱۷. زرنگیان ( Zarangiane ) : زرنج ، کنارهامون .

۱۸. آراخوزیا ( Arachosia ) : رخج در ساحل علیای هیرمند در ناحیه قندهار .

ولایت سکستان در قسمت سفلی هیرمند ، دولت محلی مستقل داشت و بر خلاف آنچه در بعضی ماخذ آمده است ، استان

نوزدهم قلمرو اشکانیان محسوب نمی شد. علاوه بر این استانهای هجده گانه که فقط قسمتی از قلمرو داخلی هخامنشیها بود، تعدادی از استانهای سابق هخامنشی هم در این دوره به صورت امارتهای مستقل در اطراف این ولایت وجود داشت. فرمانروایان این مناطق خود را متحد و تحت الحمایه اشکانیان می شمردند. اما، در عین آنکه به پادشاه متبوع خود باج می دادند و در هنگام ضرورت، سپاه مجهز در تحت فرمان او قرار می دادند، در سایر امور استقلال داشتند. معهذا، در بعضی موارد هم از تبعیت دولت پارت خارج می شدند و به تبعیت دولت مهاجم یا مخاصم در می آمدند. بدین گونه، قلمرو اشکانیان شامل یک مجموعه ملوک الطوایفی بود که خاندان ارشک، در راس آنها قرار داشت. اتحاد آنها، به خصوص در مواقع جنگ، وحدت و تمامیت قلمرو ارشکها را تامین می کرد. تعدادی از این دولتهای تابع که در نهایت جزو قلمرو رسمی پادشاه اشکانی محسوب می شد، از این قرار بود:

۱۹. ارمنستان که پادشاه مستقل آن، غالبا "متحد و دست نشانده پارت بود. اما، با توجه به اینکه وی از خاندان اشکانیان بود، ولی بارها به روم می تاخت، و بهانه جنگ ایران و روم می شد.

۲۰. امارت اسروئن (Osroene) در شمال شرقی بین النهرین که تحت حکم سلاله عرب ابجر (Abgar) اداره می شد. مرکز آن ادسا (Edessa) نام داشت که بعد اورفه و الرها خوانده شد.

۲۱. امارت کردئن (Cordoan) (بیت کردو) در جنوب دریاچه وان و مشرق دجله که سرزمینی کوهستانی بود.

۲۲. امارت آدیابن (Adiabene) (حدیب، حاجی آباد) در کنار رود زاب که شامل سرزمین آشور میشد و مرکز آن، اربل (Arbela) خوانده می شد.

۲۳. امارت هترا (Hatra)، الحضر در واحه، واقع در مغرب دجله که قلعه ای استوار داشت.

۲۴. امارت آتروپاتن (Atropaten) سرزمین آذربایجان که ماد کوچک نیز خوانده می شد و در دوران سلوکی هم مستقل بود. این ولایت در عهد اشکانیان تحت حکمرانی یک شاهزاده اشکانی اداره می شد. پادشاه این ولایت متحد و تحت الحمایه اشک بود. آذربایجان در عهد سلوکی نیز مانند عهد اشکانیان، یک مرکز دینی آریایی بود. در عین حال، یک سنگر ایرانیگری در مقابل یونانی مآبی رایج عصر نیز محسوب می شد.

۲۵. امارت میسان (Mesene) که در ارضی بین النهرین جنوبی در اطراف مصب دجله و فرات قرار داشت و مرکز آن به نام خاراکس (Charax) تقریبا" در محل خرمشهر کنونی واقع بود.

۲۶. امارت ایلام (Elymais) در شرق دجله که شامل شوش و اهواز کنونی بود و تا قسمتی از دره های زاگرس ادامه

داشت . با آنکه مهرداد اول آنجا را تسخیر کرد ، بعدها دوباره استقلال محلی یافت و بارها در مقابل اشکانیان قیام کرد .  
۲۷ . امارت پارس که پادشاهان کوچک محلی آن ، از زمان سلوکیان مستقل بودند . در عهد اشکانیان ، قسمتی از نواحی جنوبی کرمان هم به آنان تعلق یافت . قلمرو آنان ، کانون آیین زرتشت و آتش مقدس قوم بود و با آنکه اشکانیان آنجا را به انقیاد در آوردند ، دعوی استقلال آنان باقی ماند . سرزمینهای باختر و سغد ، هرگز جزو قلمرو اشکانیان در نیامد . چنانکه اراضی واقع در شمال دره اترک هم که جزئی از سرزمین عشایر داهه و سکایی بود ، از شمول در داخل قلمرو ارشکها خارج ماند . حتی ، طوایف ساکن در نواحی بارها در مرزهای شرقی اشکانیان ، مزاحم و معارض دولت آنان نیز می شدند .  
به دنبال طرد نهایی سلوکیان از خاک ایران ، دولت اشکانی که در توسعه به جانب غرب ظاهراً" ناظر به تسخیر تمام میراث هخامنشیها بود ، با دولت روم که او نیز در توسعه به جانب شرق طالب دستیابی به میراث فتوحات اسکندر به نظر می رسید ، در نواحی ارمنستان و سوریه با یکدیگر تصادم پیدا کردند .

اولین تصادم ، بین یازدهمین اشک ( فرهاد سوم ) با پمپه ، سردار معروف روم روی داد . این برخورد به جنگ منجر نگردید و در واقع فقط یک تصادم سیاسی بود ( حدود ۶۳ ق.م. ) . تصادم واقعی ، اول بار در عهد ارد اول اشک سیزدهم واقع شد که محرک آن تجاوز کراسوس ( سردار روم ) به مرزهای ایران بود . این برخورد در حران ( کاره ) به شکست و قتل کراسوس و اسارت عده زیادی از سربازان او منجر گشت ( ۵۳ ق.م. ) . از آن پس ، روم بارها با پارت که خود را حریف و هماورد واقعی او نشان داد ، به زور آزمایی پرداخت . بهانه ، مرزهای سوریه و مسائل ارمنستان بود ، اما تعرض همواره جز در مواردی که پارت خود را ناچار به تلافی یا استرداد می یافت ، از جانب روم می شد . بالاخره ، از عهد ارد اول ( اشک سیزدهم ) تا عهد اردوان پنجم ( اشک بیست و هشتم ) که آخرین پادشاه این سلسله نیز بود ، لاقلاً هفت جنگ عمده ایران و روم را در روی یکدیگر قرار داد . چند بار هم تیسفون ، تختگاه اشکانیان ، به دست روم افتاد .

اما ، در تمام موارد سودای جهانگیری روم از طرف اشکانیان با مانع مواجه شد و روم هرگز موفق نشد که قسمتی از خاک ایران را به قلمرو خود ملحق کند . حتی ، آخرین اشک این خاندان که بعدها مغلوب اردشیر بابکان موسس دولت ساسانی گشت ، حمله خائنانه و نفرت انگیز کاراکالا امپراتور دیوانه روم را به شدت در هم شکست ( ۲۱۵ ق.م. ) . در این راستا ، خاندان اشکانیان که در معرض سقوط و انقراض بود ، قلمرو خود را نه به یک فاتح اجنبی ، بلکه به یک مدعی ایرانی باخت . سلطنت اشکانیان ، چهار صد هفتاد سال طول کشید و در این مدت ، بیست و نه اشک از این سلسله در ایران فرمانروایی کردند . پایتخت آنان در دوران اعتلای سلطنت ایشان ، تیسفون و سلوکیه در نزدیک دجله بود . در اوایل تاسیس دولت ،

شهر نسا در نزدیک عشق آباد کنونی و شهر دارا در ناحیه ایبورد و در هنگام تابستان که پادشاه از بابل به ماد و پارت و گرگان می رفت ، گاه اکباتانا و گاه شهر هکاتوم پلیس ( صد دروازه در قومس ) مقر موقت دربار شد. بی شک نظام ملوک الطوایفی که از اسباب فقدان تمرکز در قدرت بود ، اختلافات خانوادگی که همین عدم تمرکز آن را مخاطره آمیزتر می کرد و شاید نفرت و مخالفت موبدان زرتشتی که سیاست تسامح و اغماض اشکانیان را به نظر مخالفت می دیدند ، از عوامل انحطاط دولت آنان شد . جنگهای فرساینده ای که در مدت پنج قرن آنان را در شرق و غرب مشغول داشت نیز ، خود عامل عمده ای در ایجاد ناخر سندیهایی شد که از زیاده رویهای دایم طبقات جنگجو و قدرتمند در بین طبقات فرودین جامعه حاصل می شد .

حاصل عمده فرمانروایی آنان ، حفظ تمدن ایران از تهاجمات ویرانگر طوایف مرزهای شرقی و نیز ، حفظ تمامیت ایران در مقابل تجاوز خزنده روم به جانب شرق بود . در هر دومورد ، مساعی آنان اهمیت قابل ملاحظه ای برای تاریخ ایران داشت تاریخ ایران معمولا به دو بخش تاریخ ایران پیش از اسلام و تاریخ ایران پس از اسلام تقسیم می شود.

۱ دودمان های دوره پیش از اسلام

۲ دودمان های دوره پس از اسلام

۳ ایران پیش از تاریخ

۴ ایران و آریاییان

۵ جستارهای وابسته

دودمان های دوره پیش از اسلام

ماد (آغاز قرن هشتم ق. م. ۵۵۰ ق. م.) بنیان گذار (دیاکو) (هوخشتره)

هخامنشی (۵۵۹ ق. م. - ۳۳۰ ق. م.) بنیان گذار کوروش شهریار معروف داریوش

سلوکیان (۳۳۰ ق. م. - ۱۲۹ ق. م.) بنیان گذار سلوکوس یکم

اشکانیان (۲۵۶ ق. م. - ۲۲۴ ق. م.) بنیان گذار اشک یکم شهریاران بزرگ مهرداد یکم ارد یا اشک سیزدهم

ساسانیان (۲۲۴ ق. م. ۶۵۲ ق. م.) بنیان گذار (اردشیر بابکان) شهریاران بزرگ شاپور ۱ شاپور دوم و انوشیروان دادگر.

دودمان های دوره پس از اسلام

طاهریان (۲۰۵ - ۲۵۹ ه. ق.) بنیان گذار طاهر بن حسین ذوالیمینین

صفاریان (۲۶۱ - ۲۸۷ ه. ق.) بنیان‌گذار یعقوب بن لیث صفار

سامانیان (۲۶۱ - ۳۸۹ ه. ق.) بنیان‌گذار نصر اول شه‌ریاران بزرگ اسماعیل بن احمد و نصر بن احمد

زیاریان (۳۱۵ - ۴۶۲ ه. ق.) بنیان‌گذار مرداویج پسر زیار شه‌ریار معروف قابوس بن وشمگیر

بوییان (۳۲۰ - ۴۴۰ ه. ق.) بنیان‌گذار عمادالدوله علی شه‌ریار بزرگ عضدالدوله

غزنویان (۳۸۸ - ۵۵۵ ه. ق.) بنیان‌گذار سلطان محمود غزنوی

سلجوقیان (۴۲۹ - ۵۱۱ ه. ق.) بنیان‌گذار طغرل بیک شه‌ریاران بزرگ ملک‌شاه و سلطان سنجر

خوارزمشاهیان (۴۷۰ - ۶۱۷ ه. ق.) بنیان‌گذار (انوشته‌کین غرجه) شه‌ریاران معروف: محمد خوارزمشاه

ایلخانان مغول (۶۵۴ - ۷۳۶ ه. ق.) بنیان‌گذار هولاکو خان

تیموریان (۷۷۱ - ۹۰۳ ه. ق.) بنیان‌گذار تیمور گورکانی

صفویان - (۹۰۶ - ۱۱۳۵ ه. ق.) بنیان‌گذار شاه اسماعیل اول شه‌ریار بزرگ شاه عباس

افشار (۱۱۴۸ - ۱۱۶۱ ه. ق.): بنیان‌گذار نادر شاه

زند (-۱۱۶۳ ۱۲۰۹ ه. ق.) بنیان‌گذار کریم خان زند

قاجار (۱۲۰۹ - ۱۳۴۵ ه. ق.) بنیان‌گذار آغا محمد خان شه‌ریار نامی ناصرالدین شاه

دودمان پهلوی (آغاز ۱۳۴۵ ه. ق. ۱۳۰۴ ه. ش.) بنیان‌گذار رضا شاه

محمدرضا پهلوی در ۲۶ دی و به هنگام انقلاب ایران ناگزیر به ترک ایران شد. پایان دودمان پهلوی را ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ می‌دانند.

حکومت جمهوری اسلامی (آغاز ۱۳۵۷ ه. ش.) بنیان‌گذار آیت الله خمینی

ایران پیش از تاریخ

تاریخ ایران با کورش آغاز نمی‌شود و مادها هم اولین ایرانیان نیستند. هرچند نام امروزی " ایران " برگرفته از نام قوم آریایی است، اما پیش از حضور آنها در این سرزمین نیز اقوام و شهرهایی وجود داشته‌اند. کاوش‌های باستان‌شناسی حاکی از وجود تمدن‌هایی کهن تر در بعضی نقاط این سرزمین است. هرچند بسیاری از مناطق هنوز کاوش نشده‌اند و حتی همان مناطق شناخته شده نیز، کاوش‌ها بصورت علمی انجام نشده است و یا کامل نگشته است. به هر حال در حد همین شناخت محدود امروز، ما مناطقی از این دست را می‌شناسیم. تپه سیلک کاشان، شهر سوخته زابل، تپه گیان نهبوند، دره جیرفت و

مناطقى همانند اينها.

نکته مهم ديگر شناخت وضع مناطق داخلى ايران در زمان شکل گيرى و رواج تمدن‌هاى کهن است. يعنى فهم اينکه در زمان تمدن‌هاى و دولت‌هاى باستانى نظير سومر، کلد، اور، بابل، آشور، عيلام، اورارتو و نظائر آن، وضع اين مناطق داخلى فلات ايران، که مجزا از منطقه مستقيم تحت حاکميت اين تمدن‌ها و دولت‌ها بوده است، به چه نحوى جريان داشته است؟  
ايران و آريايان

نظريه‌اى که امروز بيش از هر نظريه<sup>۴</sup> ديگرى در ميان صاحب‌نظران مقبول است اينست که قبائلى که خود را آريايى (آريايى در زبان ايشان به معنى شريف يا نجيب بود) مى‌خواندند در اواخر هزاره<sup>۵</sup> دوم پيش از ميلاد (در اين تاريخ اختلاف بسيار است) به فلات ايران سرازير شدند. از بررسى اساطير و زبان ايشان بر مى‌آيد که ايشان خويشاوندى نزديک با هنديان داشتند و گوياء پيش از آمدن آنان به ايران و مهاجرت دسته<sup>۶</sup> ديگر به هند با هم مى‌زيستند. به هر حال آنچه مسلم است اينست که هر دو دسته خود را آريايى مى‌خواندند.

هنگامى که سخن از تاريخ ايران مى‌رود بايد به اين نکته توجه داشت:

آيا منظور تاريخ اقوام و مردمانى است که از سرآغاز تاريخ تا کنون در مرزهاى سياسى ايران امروزي زيسته‌اند يا تاريخ اقوام و مردمانى است که خود را به نحوى از انحا ايرانى مى‌خوانده‌اند و در جغرافيايى که دربرگيرنده ايران امروز و سرزمينهايى که از لحاظ تاريخى بخشى از ايران بزرگ (ايرانشهر) بوده است زيسته‌اند؟

هنگام سخن از تاريخ ايران معمولاً شق دوم مورد نظر است. از اين روست که در روايت تاريخ ايران از ورود آرياييها (که نام ايران نيز از ايشان گرفته شده است) به فلات ايران آغاز مى‌کنند. ولى اين مطلقاً به اين معنى نيست که فلات ايران تا پيش از ورود ايشان خالى از سکنه يا تمدن بوده است. پيش از ورود آريايان به فلات ايران تمدن‌هاى بسيار کهنى در اين خطه شکفته و پژمرده بودند و تعدادى نيز هنوز شکوفا. براى نمونه تمدن شهر سوخته در سيستان، تمدن عيلام و تمدن جيرفت و تمدن ساکنان تپه سيلک (در کاشان)، تمدن اورارتو (در آذربايجان) و تمدن کاسى‌ها (در لرستان امروز) ذکر مى‌شود.  
نکته<sup>۷</sup> ديگر آنکه معمولاً تاريخ ايران را به دو دوره<sup>۸</sup> کلى تاريخ ايران پيش از اسلام و تاريخ ايران پس از اسلام تقسيم مى‌کنند. به علاوه بايد توجه داشت که دو روايت مختلف از تاريخ ايران پيش از اسلام وجود دارد:

يکى روايت سنتى که مبتنى بر تواريخ سنتى است (شامل شاهنامه) و از نخستين پادشاه کيومرث (که پادشاه جهان و نه فقط ايران است) آغاز مى‌شود و شامل سلسله‌هاى پادشاهى پيشداديان، کيانيان، ملوک الطوايفى (اشکانيان) و ساسانيان است. اين

روایت سنتی به یک معنی روایتی اسطوره‌ای از تاریخ ایران است و شامل اطلاعات ذی‌قیمت مردم‌شناسانه و اسطوره‌شناسانه است.

روایت دیگر روایت مبتنی بر تواریخ خارجی (شامل تواریخ یونانی، ارمنی، رومی) و مدارک و یافته‌های باستانشناسی (شامل کتیبه‌ها و سکه‌ها) و به طور کلی روایتی مدرن و علمی است. در این روایت خاندان‌های پادشاهی در ایران پیش از اسلام از قرار زیرند: مادها، هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان.